



# بسوی سوسیالیسم



نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران

آذرماه ۱۳۶۴

شماره دوم

دوره دوم

منصور حکمت

● دولت در دوره‌های انقلابی

حمید تقوائی

● نقدی بر پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست اترناسیونالیست

● در نقد وحدت کمونیستی:

منصور حکمت

آنانومی لیبرالیسم چپ (قسمت دوم)

فرهاد بشارت

● مروری بر اعتصاب معدنچیان انگلستان

ایرج آذرین

● شیوه اقلیت در مبارزه ایدئولوژیک

● درباره کارمولد و غیرمولد، ترجمه‌ای از مارکس

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

# بسوی سوسیالیسم



نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران

آذرماه ۱۳۶۴

شماره دوم

دوره دوم

منصور حکمت

● دولت در دوره‌های انقلابی

حمید تقوایی

● نقدی بر پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست اترناسیونالیست

● در نقد وحدت کمونیستی:

منصور حکمت

آنانومی لیبرالیسم چپ (قسمت دوم)

فرهاد بشارت

● مروری بر اعتصاب معدنچیان انگلستان

ایرج آذرین

● شیوه اقلیت در مبارزه ایدئولوژیک

● درباره کار مولد و غیرمولد، ترجمه‌ای از مارکس

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

فهرست :

- ۱ - دولت در دوره های انقلابی صفحه ۳
- ۲ - نقد پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست انترناسیونالیست صفحه ۴۴
- ۳ - در نقد وحدت کمونیستی : آنا تومی لیبرالیسم چپ ( قسمت دوم ) صفحه ۸۶
- ۴ - اعتماد بزرگ معدنچیان و بحران سندیکا لیسم در بریتانیا صفحه ۱۷۱
- ۵ - شیوه اقلیت در مبارزه آیدشولوزیک صفحه ۲۱۱
- ۶ - درباره کارمولد و غیرمولد ( ترجمه مقاله ای از مارکس ) صفحه ۲۲۷

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## دولت در دوره‌های انقلابی\*

### منصور حکمت

موضوع بحث حاضر "دولت در دوره‌های انقلابی" است. تحت این عنوان به یکی از جنبه‌های تئوری مارکسیستی دولت، یا عبارت دیگر متدولوژی مارکسیسم در برخورد به پدیده دولت، می‌پردازیم که معمولاً تحت الشعاع احکام کلیشه‌ای درباره دولت قرار می‌گیرد و فراموش می‌شود. پس از طرح عمومی مسأله، بطور مشخص‌تر و بعنوان نمونه‌هایی از کار بست این متدولوژی به موضوعات زیر اشاره خواهد شد. اول، مسأله جمهوری انقلابی در برنام‌ه حزب کمونیست. دوم، شیوه برخورد به جمهوری اسلامی، که اینجا برخی نکاتی که در مقاله "دو جناح در ضداقلاب بورژوا - امپریالیستی" مورد بحث قرار گرفته بود در پرتو بحث امروز مجدداً تاکید می‌شود. و بالاخره سوم، دولت در انقلاب پرولتری و مسأله دیکتاتور پرولتاریا.

### تئوری مارکسیستی دولت و "دوره‌های گذار"

این دیگر جزء درک عامه‌است که از نقطه نظر مارکسیسم دولت ابزار حاکمیت و سیادت طبقاتی طبقه‌ای است که از نظر اقتصادی حاکم است. دولت ابزار در انقیاد نگاه داشتن طبقات تحت‌ستم و استثمار و ممنون داشتن مناسبات مالکیت و تولید موجود از تعرض طبقات فرودست است. در کتاب "دولت و انقلاب" لنین بدواً با نقل قول‌های مستقیم و نسبتاً تفصیلی از آثار مارکس و انگلس توضیح می‌دهد که چگونه برخلاف توهمات که بورژوازی رواج می‌دهد، دولت یک پدیده ماوراء طبقاتی و ما فوق جامعه نیست که گویا مناسبات طبقاتی را "تنظیم" می‌کند و یا "منافع عمومی" را نمایندگی می‌نماید، دولت، علیرغم تصورات رایج در جامعه بورژوایی، نماینده و مدافع منافع طبقاتی مشخصی، یعنی منافع طبقه از لحاظ اقتصادی حاکم، است. ظهور دولت اصولاً با ظهور استثمار، تقسیم جامعه به طبقات و تضاد و مبارزه طبقاتی همراه بوده است.

همان‌طور که گفتم این نکات امروز جزء بدیهیات اندومن اینجا به توضیح بیشتر آنها نمی‌پردازم، بخصوص اینکه بحث من اصولاً نقدی است بر تعمیم مکانیکی و کلیشه‌ای این تعاریف به تمام دقایق پروسه تکامل تاریخی جامعه و بویژه به "دوره‌های انقلابی".

\* - این مقاله متن بحث ارائه شده توسط نویسنده در یکی از سمینارهای درون حزبی است که در برخی موارد اصلاح شده و مطالبی نیز به آن افزوده شده است.

در همان نظراول بخوبی دیده می شود که تعاریف مارکسیستی فوق الذکر از دولت فی الواقع عملکرد متعارف جامعه را مدنظر دارد. این تعریف و تحلیلی از دولت در اوضاع "متعارف" اجتماعی است، یعنی دوره ای که جامعه دستخوش تحول انقلابی نیست. یادآوری می کنم که ما تریالیسم تاریخی جمع عددی پنج تصویر استاتیک (ایستا) از پنج شیوه تولیدی "متعارف" (کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و کمونیسم) نیست. این در واقع مسخ مکانیکی ما تریالیسم تاریخی توسط روبریونیت ها است. ما تریالیسم تاریخی مارکس صرفاً تبیین شیوه های تولیدی متفاوت و اعلام جایگزینی آنها در یک روند توالی تاریخی نیست، بلکه دینامیسم این سیر تحول و خصوصیات دوران تحول را نیز در بر می گیرد و تشریح می کند. این شیوه های تولیدی چگونه و طی چه پروسه ای جای خود را به یکدیگر می دهند؟ اگر این دینامیسم را مدنظر بگیریم، آنگاه متوجه می شویم که یک بخش اساسی در تفسیر ما تریالیستی تاریخ، درک خصوصیات دوره های گذار، دوره های تحول، میان روابط و مناسبات تولیدی ای است که هر یک برای دوره ای طولانی شکل متعارف و باز تولید شونده فعالیت اقتصادی و زیست اجتماعی بشر را تشکیل می داده اند. بعبارت دیگر شیوه های تولیدی بطور ناگهانی جای خود را به دیگری نمی دهند. نه فئودالیسم ناگهان جای خود را به سرمایه داری داد و نه کمونیسم بطور ناگهانی جایگزین سرمایه داری می شود. تحلیل دوره های گذار و تحول انقلابی در جامعه، همانقدر جزئی از نگرش ما تریالیستی به تاریخ است که تحلیل اشکال متعارف تولید و باز تولید زیست اجتماعی بشر. مارکس در "پیشگفتار به نقد اقتصاد سیاسی" این موضوع را به روشنی طرح می کند:

"در مرحله معینی از توسعه خود، نیروهای مولده مادی جامعه با روابط تولیدی موجود و با به عبارت دیگر (که صرفاً بیان حقوقی همان است) با مناسبات مالکیتی که این نیروها پیشتر در چها چوب آن عمل می کرده اند، در تناقض قرار می گیرد. این [روابط و مناسبات موجود] از قالبی برای توسعه نیروهای مولده به مانعی بر سر راه آنها بدل می شوند. آنگاه دوره ای از انقلاب اجتماعی آغاز می شود".

پایین ترا اشاره خواهیم کرد که در طول این بحث، من مفهوم "دوره های انقلابی" را به معنای محدودتری از کل دوره تحول انقلابی جامعه، یعنی دوره گذاری که مارکس به آن اشاره می کند، بکار می برم. اما فعلاً همین معنای وسیع تر این عبارت را در نظر بگیریم و مجدداً به فرمول فوق از تعریف دولت بازگردیم. آیا این تعریف می تواند به همین صورت برای توصیف خصلت و ماهیت دولت ها (هر دولتی) در طول این دوره گذار انقلابی بکار رود؟ بعبارت دیگر آیا فرمول "دولت ابزار حاکمیت طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است" با مشخصات و خصوصیات دوره های گذار انقلابی تناسب دارد؟ لزوماً نه، برخورد آنها رشیست ها به دیکتاتوری پرولتاریا و نیز برخورد امثال



وحدت کمونیستی به مقوله جمهوری انقلابی، نمونه‌هایی زنده از بن بست نظری کساتی است که از برخورد ما رگسیستی به دولت همین یک فرمول را آموخته‌اند و تحت هر شرایطی آن را تکرار می‌کنند.

دیکتاتوری پرولتاریا، برای مثال، یک دولت دوره‌گذراست. اما آیا دیکتاتوری پرولتاریا دولت طبقه‌ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است؟ واضح است که چنین نیست. این دولت طبقه‌ای است که علیه طبقه استثماری مگر مسلط بر تولیدشوریده است. دیکتاتوری پرولتاریا در بدو امر به اقتصاد موجود جا معه متکی نیست، نماینده طبقه‌ای نیست که از لحاظ اقتصادی بر طبقات دیگر مسلط است. کاملاً برعکس، دولتی علیه اقتصاد موجود است. در واقع این دولت هرگز نمی‌تواند حتی در آینده خود، به ابزار سیادت یک طبقه در یک مناسبات اقتصادی طبقاتی تبدیل شود. انقلاب سوسیالیستی انقلابی علیه نفس خملت طبقاتی جا معه و مالکیت خصوصی بروسائل تولید و علیه نفس استثماری طبقاتی است. اقتصاد جدیدی که حاصل این انقلاب است مترادف با از میان رفتن فلسفه وجودی دولت بطور کلی است. انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که در عین حال همراه تقسیم طبقاتی جا معه، دولت را نیز به زوال می‌کشانند.

اما اگر دیکتاتوری پرولتاریا ابزار حفظ مناسبات تولیدی طبقاتی فی الحال موجود نیست، اگر این دیکتاتوری قرار نیست روبنای سیاسی متناسب با مالکیت یک طبقه بروسائل تولید باشد، پس فلسفه وجودی آن چیست؟ یا عبارت دیگر "تحلیل مارکسیستی" دولت، چگونه دیکتاتوری پرولتاریا را توضیح می‌دهد.

بخش مهمی از کتاب دولت و انقلاب لنین به جدل با دیدگاه‌های آنسارشیستی‌ای اختصاص دارد که با یک تلقی مکانیکی و متافیزیکی از حرکت تاریخی جا معه، و با عجز از تعمیق تلقی خود از دولت فرا ترا از تعریف "دولت متعارف"، علیه دیکتاتوری پرولتاریا قدهلم می‌کنند. اگر انقلاب سوسیالیستی مترادف با زوال طبقات و لذا دولت است، پس در این میان دولت دیکتاتوری پرولتاریا چکاره است؟ اینجا لنین "وجه دیگری" از تئوری مارکسیستی دولت را بازمی‌کند. دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از "اقتصاد فی‌النفسه، بلکه از سیاست و از مبارزه طبقاتی استنتاج می‌شود؛ این محور تحلیل مارکسیستی دولت در دوره‌های گذرا انقلابی است؛

"در ما نیفتست کمونیست چکیده کلی‌ای از تاریخ اراشه می‌شود که انسان را و می‌دارد تا به دولت به مثابه ارگان حاکمیت طبقاتی بنگرد و این ما را ضرورتاً به این نتیجه می‌رساند که پرولتاریا نمی‌تواند بورژوازی را سرتگون سازد مگر اینکه بدو قدرت سیاسی را به کف آورد، سیادت سیاسی بدست آورد و دولت را به "پرولتاریای متشکل بصورت طبقه حاکمه" مبدل نماید؛ و این دولت پرولتاریایی بلافاصله پس از پیروزی راه زوال در پیش خواهد گرفت، زیرا در جا معه بدون تضادهای طبقاتی دولت لازم نیست و نمی‌تواند وجود داشته باشد. اینجا این مساله مطرح نشده است که از نقطه نظر تکامل تاریخی جایگزینی

### دولت بورژوازی با دولت پرولتاریا بی چگونه با یکدیگر می‌گیرد.

( دولت و انقلاب جلد ۲۵ مجموعه آثار به انگلیسی ص ۴۱۱ )

لنین اینجا توجه خود را به آن مقطعی در تاریخ جا معه بشر معطوف می‌کند که در یک "چکیده کلی" از تاریخ تنها بصورت یک "نقطه"، بصورت محل تلاقی دو نظام، بصورت مقطع جا بگزینی دو دولت بنظر می‌رسد، این همان دوره گذار است. این یک دوره بسیار پر اهمیت در تحول تاریخی است. در این دوره، یعنی در طول پروسه‌کما بییش طولانی جا بگزینی دو نظام آنجا که یکی دستخوش تحول می‌شود و دیگری هنوز برقرار نشده است، دولت چه پدیده‌ای است؟ این آن وجهی از تئوری مارکسیستی دولت است که در سیستم مکانیکی رویزیونیسم، و به تبع آن بخش اعظم چپ ایران، فراموش می‌شود:

"... فقط کسی به جوهر آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتوری یک طبقه تنها برای هرگونه جامعه طبقاتی بطور اعم، بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه‌داری را از "جامعه بدون طبقات"، یعنی از کمونیسم، جدا می‌کند، ضرورت دارد. شکل دولت‌های بورژوازی فوق العاده متنوع است ولی ماهیت آنها یکی است. این دولت‌ها هر شکلی داشته باشند در ماهیت امر حتما همه دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم قطعا اشکال سیاسی فراوان و متنوعی به بار می‌آورد، اما ماهیت آنها حتما یک چیز خواهد بود، دیکتاتوری پرولتاریا."

(همانجا، صفحه ۴۱۸، تاکید در اصل)

دیکتاتوری پرولتاریا دولت متناسب با این "دوران تاریخی" معین، یعنی دوره گذار انقلابی است. دیکتاتوری پرولتاریا دولتی علیه اقتصاد سرمایه‌داری است و در عین حال دولت متناظر با اقتصاد کمونیستی هم نیست چرا که این اقتصاد نوین بر تقسیم طبقاتی متکی نیست و لذا به دولت به مثابه نیروی قهریبه نیازمند نیست. این دولت، دولت فاصله تاریخی میان این دو "اقتصاد" است و لذا ضرورت فلسفه وجودی و کارا کتر خود را بلافاصله نه از اقتصاد وزیربنای اقتصادی، بلکه از جای دیگری می‌گیرد: از انقلاب از مبارزه طبقاتی که در طول دوره تحول انقلابی به بستری اصلی و تعیین کننده مناسبات متقابل طبقات اجتماعی تبدیل می‌شود. دیکتاتوری پرولتاریا، یک دیکتاتوری است، اما نه برای حفظ مناسبات تولیدی و طبقاتی معین و موجود، بلکه برای درهم کوبیدن مقاومت علیه تحول انقلابی این مناسبات:

"دولت "نیروی خاص برای سرکوب" است... اما از این تعریف چنین بر می‌آید که "نیروی خاص برای سرکوب" پرولتاریا بدست بورژوازی، سرکوب میلیونها رنجبر بدست مشتکی توانگر با بدبا "نیروی خاص سرکوب" بورژوازی بدست پرولتاریا (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا) تعویض گردد. معنای "تابودی دولت بعنوان دولت" نیز در همین است. معنای "اقدام" برای به تسلط در

آوردن وسائل تولید بنام جامعه نیز در همین است و بخودی خود واضح است که اینچنین تعویض یک "نیروی خاص" (بورژوازی) با "نیروی خاص" دیگر (پرولتاریا) بهیچوجه نمی تواند بصورت "زوال" انجام یابد.

(همانجا ص ۴۰۲)

"دولت یک سازمان ویژه قهراست؛ دولت سازمان اعمال خشونت برای سرکوب طبقه معینی است. اما پرولتاریا باید کدام طبقه را سرکوب کند. بدیهی است که فقط طبقه استثمارگر، یعنی بورژوازی را، زحمتکشان دولت را فقط برای سرکوب مقاومت استثمارگران لازم دارند و فقط پرولتاریا از عهده هدایت و اجرای این سرکوب برمی آید." ۲

(همانجا ص ۴۰۷)

اینجا با مفهوم کلی تری از مقوله دولت مواجهیم، مفهومی که در عین حال ساده تر و شامل تر است. دولت یک "نیروی قهر ویژه" برای سرکوب طبقاتی است. این خلعت مشترک هر دولتی، اعم از دولت متعارف و دولت دوره گذار است. در شرایط متعارف که تولید و بازتولید زیست اجتماعی در چهارچوب روابط تولیدی معین یا به عبارت ساده تر "اقتصاد" محور تعیین کننده در مناسبات و فعل و انفعال متقابل طبقات اجتماعی است، دولت نقش سرکوبگر خود را اساسا در ارتباط با حفظ مناسبات تولیدی موجود در خدمت طبقه از لحاظ اقتصادی غالب پیدا می کند. اما در دوره گذار این دیگر عنصر تعیین کننده ای در تحلیل دولت نیست، زیرا تضادهای مناسبات اقتصادی موجود عامل جدیدی را در مناسبات میان طبقات طرح کرده اند که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است، یعنی انقلاب و جدال انقلاب و ضد انقلاب. اینجا دولت ابزار تعیین تکلیف این مساله است. دولت در دوره گذار تا آنجا به مثابه دولت عمل می کند که به مثابه ابزاری در تعیین تکلیف این مساله، یعنی انقلاب، بکار رود. اینجا دیگر دولت بطور بلافاصله نه یک ابزار سیاسی برای حفظ اقتدار اقتصادی، بلکه یک ابزار سیاسی برای حفظ یا تثبیت اقتدار سیاسی است. اگر تا ریخا دولت با پیدایش اضافه محصول و استثمار شکل گرفت، اگر در جامعه متعارف، در جامعه "در حال تولید" دولت ضامن سلطه اقتصادی است، در دوره گذار دولت دیگر مستقیما به خود مبادرزه طبقاتی که تا حدیک انقلاب بسط یافته است مرتبط می شود. لنین در توضیح ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا به روشنی این نکته را توضیح می دهد:

"تئوری مبارزه طبقاتی، وقتی توسط ما رکن در خصوص مساله دولت و انقلاب سوسیالیستی بکار بسته می شود، لزوما به پذیرش حاکمیت سیاسی پرولتاریا، به پذیرش دیکتاتوری او منجر می گردد... سرنگونی بورژوازی فقط هنگامی عملی است که پرولتاریا به طبقه حاکم ای بدل شود که قادر است مقاومت اجتناب ناپذیر و تاپای جان بورژوازی را درهم بشکند و کلیه توده زحمتکش

واستثمارشونده را برای سیستم اقتصادی نوین متشکل سازد."

(همانجا ص ۴۰۹)

اپورتونیست ها و آنارشویست ها هر دو انقلاب پرولتری را با برقراری دولت دیکتاتوری در تناقض می یافتند. برای یکی انقلاب پرولتری می بایست مبشر "دموکراسی" و پایان هر نوع دیکتاتوری باشد، برای دیگری انقلاب پرولتری مترادف با زوال دولت بود. هر دو این جریانات از درک خصوصیات دوره انقلابی، دوره گذار، و خصلت دولت در این دوره عاجز بودند. لنین به روشنی دولت دوره گذار را انقلابی را مستقیماً به خود انقلاب، به واقعهای که انسانها را از مکان روتین اقتصادی شان و از مناسبات روتین شان با یکدیگر در تولید اجتماعی "موقتا" منتزع میکنند و در یک رویارویی آشکار و قهرآمیز قرار میدهد، ربط می دهد. در دوره انقلابی، دولت یا ابزار پیشبرد و یا ابزار توقف انقلاب است. دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است نه از آن رو که مناسبات تولیدی جدیدی بوجود آمده است و این مناسبات جدید دنیا زمندیک روبنای سیاسی متناسب با خویش و لذا یک دولت متناسب با خویش است، بلکه از آن رو که بورژوازی تا پای جان مقاومت می کند. دولت اکنون دیگر مانند حزب، مانند ارتش انقلابی و میلیس توده های ابزاری برای پیشروی در امر مبارزه انقلابی و تغییر متناسب قوای سیاسی است. مشخصات "دولت متعارف" برای توصیف دولت دوره گذار دیگر متناسب نیست. این حکم چه برای دولت طبقات انقلابی و چه برای دولت های ارتجاعی بورژوازی صادق است.

بخش های مختلف چپ ایران، چه در طول انقلاب ۵۷ و چه حتی امروز، در تحلیل دولت بورژوازی حاکم، ناتوانی خود را از درک این نکته به نمایش گذاشته اند. اینان تصور می کردند که برای موضعگیری "مارکسیستی" در قبال جمهوری اسلامی، باید "پایگاه اقتصادی ویژه" آن را تشریح کنند و شاهد بودیم که چگونه این "مارکسیسم" نیمبند آکا دمیک هر زمان یکی از اقشار اجتماعی از قبیل "بورژوازی سوداگر"، "خرده بورژوازی سنتی"، "بقایای فئودالیسم" و قس علیهذا را برای درک دولت جمهوری اسلامی سبک و سنگین می کرد. دولت جمهوری اسلامی به مثابه دولت "دوره انقلابی" بورژوازی، یعنی دولت بورژوازی متشکل به عنوان ضد انقلاب، پایه میدان گذاشته بود تا تکلیف انقلاب را یکسر کند و چپ ایران چشم بر این محتوای آشکار بورژوازی دولت می بست و در اقتصادیات طبقات "فرعی" جامعه دنبال توضیح کاراکتر طبقاتی و عملکرد سیاسی دولت بود. ما این دولت را به اعتبار نقش ابزاری حیاتی اش برای کل بورژوازی در دوره انقلاب ۵۷، دولتی بورژوازی و بورژوا - امپریالیستی خواندیم. این "چپ روی" ما چپ ایران را خوش نیامد، و با این وجود چند سال بعد هنگامی که دادا منه گشتا روسرکوب به حدی رسید که به حال دیگران نیز حاضر شوند جمهوری اسلامی را بورژوازی بنا مند، مجدداً بر ما خرده گرفتند که چرا خصلت بورژوازی جمهوری اسلامی را تنها از "سیاست" نتیجه گرفته ایم و آن را به مثابه شکل سیاسی "سرما یه انحصاری" افشا نکرده ایم! در هر دو حالت، تبیین "اقتصادی" دولت محور تفکر چپ ایران را تشکیل می دهد. حال آنکه

دولت در دوره های انقلابی در دست بورژوازی سازمانده شده ضد انقلاب و در دست پرولتاریا  
ابزاری حیاتی در سازماندهی و پیشبرد انقلاب است. "اقتصاد" باید منتظر تعیین  
تکلیف انقلاب باشد. کسی که به "جوهر تئوری مارکسیستی دولت" پی برده باشد، باید  
رابطه مستقیم دولت با مبارزه آشکار طبقاتی را درک کند. چسبیدن به "اقتصاد"، در این  
دوره ها، دیگر فرد را به وضوح از مارکسیسم دور می کند.

نمونه دیگر این برداشت مکانیکی و اقتصاد دگرایی نه شیوه برخورد و وحدت کمونیستی  
به دولت دموکراتیک انقلابی است (چه در دیدگاه ما و چه در مواضع لنین در ۱۹۰۵)، به  
زعم ایشان از آنجا که "دولت ابزار طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی سیادت دارد" بنا بر  
این دولت دموکراتیک انقلابی یک اتوپی است زیرا اگر اقتصاد سرمایه داری باشد،  
این دولت به ناگزیر ابزار طبقه از لحاظ اقتصادی "غالب" می شود و اگر بناست اقتصاد  
سرمایه داری نباشد، یک انقلاب سوسیالیستی لازم می آید و مسأله دولت دموکراتیک  
منتفی می شود. از این موضع است که به انقلاب دموکراتیک و دولت انقلابی می تساهلند و  
تشریح می دهند ما دام که اقتصاد سرمایه داری است در اپوزیسیون بمانند و به لنین می تازند  
که چرا ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را پیش کشیده است. دیکتاتوری  
دو طبقه ممکن نیست، زیرا بهر حال "اقتصاد" یک طبقه خصلت دولت را معلوم می کند!  
این عجز از درک مفهوم دولت در دوره های انقلابی است.

بهر حال به این نکات پایین تر با دقت بیشتری می پردازم. در این مقدمه لازم  
بود این موضوعات را تذکر بدهم که اولاً، ما تریالیسم تاریخی تنها به معنای دانستن  
تنوع شیوه های تولیدی، قوانین کارکرد آنها و توالی تاریخی آنها نیست. بخش مهمی  
از تریالیسم تاریخی، بویژه بخشی که برای عنصر انقلابی با عملی تعیین کننده تری  
دارد، تحلیل دوره های گذار انقلابی در فاصله این شیوه های تولیدی است، یعنی تمام  
آن دوره انقلابی ای که لازمه این تحولات بنیادی است. دوره ای که اتفاقاً در آن انسانها  
با اقتدار بیشتری پا به تعیین سرنوشت خودشان می گذارند. این جزء "ما تریالیسم  
تاریخی" که عمده نوشته های سیاسی مارکس، انگلس و لنین به تشریح آن اختصاص دارد،  
غالباً در لابلای جدول سازی های رویزیونیستی از "علم جامعه" گم می شود. ما تریالیسم  
تاریخی در دست اینان به یک گرونیولوژی متافیزیکی شیوه های تولیدی تنزل می یابد.  
ثانیاً، تا آنجا که به مسأله دولت مربوط می شود، دوره های گذار انقلابی اهمیت

تعیین کننده ای دارد. اینجا دولت مستقیماً به ابزاری برای حفظ و یا کسب اقتدار  
سیاسی، بعنوان یک هدف بلافاصله، تبدیل می گردد. برای تحلیل دولت در این دوره  
دیگر نه عمدتاً به قلمرو اقتصاد، بلکه اساساً به قلمرو مبارزه انقلاب و ضد انقلاب بسایند  
رجوع کرد. دولت فلسفه وجودی خود را در این پهنه پیدا می کند و کاراکتر طبقاتی آن با  
این ملاک سنجیده می شود. چنانچه دولت در این دوره در دست مبارزه انقلابی

ثالثاً، دولت دوره گذار، همچنان که "دولت متعارف"، هر دو در یک تعریف کلی  
مشترکند. دولت یک نیروی قهری ویژه در امر سرکوب طبقاتی است. دولت "متعارف"،

یعنی دولت درجا معهای که در جریان کارکرد "متعارف" و غیر بحرانی خویش است، اجزای طبقه حاکم اقتصادی است و مجموعه خصوصیات معینی را به این منظور بخود میپذیرد. دولت در دوره انقلابی به مساله انقلاب پاسخگو است. در دست بورژوازی به مثابه ابزار شکل نیروی قهرضد انقلابی و در دست پرولتاریا و اقشار انقلابی ابزاری در سازماندهی نیروی قهر انقلابی است. بهر حال در این دوره این دولت خصوصیات نوینی پیدا می کند و در عین حال بخشی از وجوه متعارف خود، یعنی عملکردها و اشکال وجودی خود در دوره غیر بحرانی، را از دست می دهد.

رابعا، تئوری مارکسیستی دولت، تنها شرایط متعارف را مدنظر ندارد، بلکه درک روشنی از دولت در دوره گذار، دولت در دوره انقلابی به معنی وسیع کلمه، بدست می دهد. بعلاوه، تئوری مارکسیستی دولت، قادر به تحلیل پروسه تبدیل دولت متعارف به دولت دوره انقلابی و بالعکس نیز هست، و خصوصیات این پروسه را درک می کند. این وجه تئوری مارکسیستی دولت را عمدتا باید در نوشته های سیاسی رهبران مارکسیست، یعنی در نوشته های که عمدتا در متن شرایط انقلابی نوشته شده اند یافت.

#### دوره های انقلابی به معنی اخص کلمه و مساله دولت

اما اینجا از "دوره های انقلابی" مفهوم محدودتری از کل دوره گذار میان دوشیوه تولید را مدنظر داریم. منظور دوره انقلاب به معنی اخص کلمه است. دوره ای که مبارزه بالفعل، در شکل یک غلبان انقلابی، بر سر قدرت سیاسی جریان دارد، دوره ای که "پایینی ها نمی خواهند و بالائی ها نمی توانند" دوره ای که توده وسیع به عمل انقلابی کشیده می شوند. تمام طول یک دوره گذار چنین حالتی ندارد. در دوره انقلابی به معنی اخص کلمه سر نوشت قدرت سیاسی هنوز فیصله نیافته است. یا حکومت گذشته تحت ضربات انقلاب در حال فروپاشی است و یا دولت جدید در معرض اعاده قدرت از جانب نیروهای سرنگون شده و غیره است. در کل پروسه گذار هم دوره های انقلابی و هم دوره های ثبات و آرامش وجود دارد. در انقلاب روسیه بی شک سالهای ۲۲ - ۱۹۱۷ را می توان دوره ای انقلابی به معنی اخص کلمه خواند، حال آنکه سالهای ۲۸ - ۱۹۲۳ دوره آرامش نسبی است که خطر کما بیش از سر دولت جدید گذشته است، بی آنکه یک دولت متعارف و پاپی بر جا، متکی بر منافع اقتصادی معین و با روش حکومتی معین قوام گرفته باشد. بعبارت دیگر من دوره انقلاب به معنی اخص را از کل دوره ای که در آن جامعه از بحران انقلابی خارج می شود و شکل متعارفی بخود می گیرد و تولید و بازتولید زیست اجتماعی (حال تحت هر روابط تولیدی ثبات یافته ای) به محمل اساسی مناسبات متقابل طبقات جامعه بدل می شود، تفکیک می کنم. دوره انقلابی به این معنی محدود تنها می تواند بخشی از کل این پروسه باشد. در این دوره های انقلابی به معنی محدود تر کلمه، دولت از چه خصوصیات برخوردار است و تابع چه عواملی است؟

(۱) همانطور که اشاره شد، دولت متعارف بورژوازی (در این بحث کلا دوره های انقلابی در جهان سرمایه داری امروز مورد نظر است) دولتی است که شکل و شمایل یک نیروی ما وراء طبقاتی و مافوق اجتماعی را بخود می گیرد که منافع عامه را نمایندگی میکند و از قبول جامعه بطور کلی سخن می گوید. قانونیت و قوانین در جامعه بورژوازی قسری است به این امر خدمت کند. قوانین و تبعیت از قانون، علی الظاهر ریشه در "ذات بشر" دارد و از "اصول" مجردی مافوق منافع قشری و طبقاتی مایه گرفته است. دولت متعارف، دولت قانونی، بهر حال دولتی طبقاتی است، اما در شرایط غیر بحرانی، در دوره های غیر انقلابی، این خصلت دولت پرده پوشی می شود. این مارکسیست ها هستند که در همه حال این خصلت دولت ها را می شناسند و افشاء می کنند، اما برای اهالی جامعه علی العموم خصلت ما وراء طبقاتی دولت در دوره های غیر انقلابی پذیرفته شده بنظر می رسد. "دولت بد" دولتی است که به "ملت خود" نمی رسد. ملت از "دولت" انتظارات حقوقی و اقتصادی و فرهنگی خاصی دارد و دولتی که به این انتظارات پاسخگو نباشد، علی الظاهر صرفاً از ایفای نقش خود بعنوان "دولت" سرباز زده است، اما خود مفهوم دولت به زیر سوال نمی رود. برای من و شمار روشن بود که دولت شاه دولت طبقه خاصی است، همچنانکه دولت آمریکا و انگلستان و هندوستان، چنین هستند. اما برای توده وسیع اهالی کشور، حتی همان دولت شاه نیز قبل از برآمدن انقلابی ۵۷ - ۵۶، با ملاک انتظارات "ملت" از یک "دولت" قضاوت می شد و نه با ملاک منافع مشخص طبقاتی. در دوره انقلابی اما، این توهمات به سرعت زائل می شود. این واقعیت عینی است، و نه صرفاً ترویج کمونیستی، که این توهمات را در مقیاس میلیونی زائل می کند. از اواسط سال ۵۶ تا قیام بهمن ۵۷ خصلت طبقاتی دولت سلطنتی برای توده وسیعی از پرده بیرون افتاد. دیگر حتی عقب افتاده ترین اقشار جامعه نیز در توصیف دولت به "امپریالیسم آمریکا" و قشر "سرمایه دار" انگشت می گذاشتند. اینکه دولت نیروی قهریه ویژه طبقات حاکمه است دیگر نه جای سوال می یابد و نه نیازی به اثبات پیدا می کند، صحبت حول سرنگونی "دولت طبقات حاکم" متمرکز می شود.

در واقع این خود دولت است که در برابر انقلاب پوسته قانونیت خود را می شکند و به اقدامات فوق قانونی دست می زند و همراه آن، جبراً، تمویر خود را بعنوان پدیده های ما وراء طبقات و منافع متضاد درون جامعه درهم می شکند. بی ارزش شدن قانونیت در دوره انقلابی، چه قبل از سرنگونی و چه پس از سرنگونی حاکیست موجود، خود جلوه و شاخصی از افشاشدن ماهیت ویژه طبقاتی دولت و منافع ویژه ای است که در پس این نیروی قهریه نهفته است و آن را به یک نیروی قهریه ویژه، ویژه، بخش های معین جامعه، تبدیل نموده است. در دوره انقلابی، نیروی قهریه جابجایی طبقاتی خاص خود را بناگزیر علنی می کند، بجز این راهی برای درهم شکستن انقلاب برای طبقات حاکم متصور نیست. دولت حاصل انقلاب (اعم از اصیل یا غیر اصیل) نیز برای بقای خود در طول دوره انقلابی ناگزیر از عمل فوق قانونی و سخن گفتن از جانب بخش ها و طبقات معینی در جامعه (ولو اکثریت)



است. برای دولت جدید، انقلاب و نه قانون، منشاء قدرت است، همچنانکه برای دولت  
قدیم با خیزش توده ها دیگر آرامش و نه قانون منشاء اعمال قدرت بود. در واقع گذار  
از حالت انقلاب به حالت قانون خودیکی از شاخصها و جلوه های طی مسیر از "دولت  
دوره انقلابی" به "دولت متعارف" است.

همراه با عریان شدن جانبداری طبقاتی خاص دولت و بسط عملکرد فوق قانونی  
آن نهادها و روابط متعارف و "قانونی" اعمال قدرت دولتی نیز اهمیت خود را به نفع  
نهادها و روابط فوق قانونی و غیر متعارف از دست می دهند. دولت بورژوازی در دوره  
انقلابی بیش از پیش به ارکان اساسی خود یعنی "مجموعه های از نیروهای مسلح سرکوبگر،  
زندانیان و دادگاهها" تنزل می یابد. تمام ظریف کاری ها و تزئینات هراس می شود،  
کابینه و مجلس و دادگستری و امثالهم جای خود را به ستادها و کمیته ها و سرفرماندهی های  
اضطراری می دهند که فونکسیون های پایه ای دولت بورژوازی را بدور از هر خشووزوآندی  
انجام می دهند. نهادها "متعارف" دیگر کار ساز نیستند، چرا که بنا به تعریف جامعه  
در حال انقلاب علیه این نهادها و عدم تمکین به آنهاست. از سوی دیگر دولت حاصل  
انقلاب (دولتی که بهر حال "به نام انقلاب" تشکیل شده است) نیز ناگزیر بقاء خود را به  
فوریت نه بر نهادها و ارگانهای ساخته و پرداخته در دوران غیر بحرانی، بلکه بر  
ماتریالی متکی می کند که در طول پروسه انقلاب شکل گرفته است. پروسه احیاء یا باز  
سازی و تکمیل نهادها "متعارف" خود یکی از شاخصها و نمودهای مهم گذار "دولت  
دوره انقلابی" به "دولت متعارف" است.

تمام اینها به این معنی است که چه بورژوازی و چه توده قیام کننده در دوره انقلابی  
به دولت نه بعنوان نهادی مافوق جامعه، بلکه بعنوان ابزاری در خدمت تفوق سیاسی  
و نظمی در دوره معین می نگرند، یعنی تمام آنچه "دولت دوره انقلابی" واقعاً  
می تواند باشد. دولت بیش از پیش به یکی از اشکال سازماندهی عمل سیاسی متشکسل  
طبقات معین تبدیل می شود و فونکسیون "اداره امور" به حاشیه رانده می شود. به اهمیت  
این نکته در بررسی شیوه برخورد لنین به دولت انقلابی در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، که معمولاً  
اقتصادگرایان آکادمیک را به تعجب وامی دارد و نیز در بررسی جایگاه جمهوری  
انقلابی در برنام ما، اشاره خواهیم کرد.

(۲) اما در دوره انقلاب، دولت نه صرفاً ابزار تغییر دادن جامعه، یا مقاومت در  
برابر تغییر جامعه، بلکه خود یک موضوع تغییر در جامعه است. بعبارت دیگر دولت صرفاً  
ابزاری برای عمل متشکل سیاسی طبقات معین نیست، بلکه خود پدیده ای است که  
مستقیماً موضوع عمل سیاسی است. در یک اعتصاب بر سر اضافه دستمزد دولت بورژوازی در  
نقش سرکوب گر ظاهر می شود. پیروزی اعتصاب هر قدر هم که قهراً میزبوده باشد به معنای کسب  
افزاده دستمزد است. دولت در اساس مورد تعرض نیست و مطالبه ای در باره تغییر جدی در دولت،  
در بافت آن، روش آن و غیره لزوماً طرح نمی شود. در یک انقلاب دولت موجود خود پسک



پدیده مورد اعتراض است و نوع معینی از دولت آلترناتیو مطالبه می شود. مسأله انقلاب قدرت سیاسی است و لذا بخش اعظم مطالبات اقشار انقلابی مستقیماً به تحول در شکل و کارکرد خود دولت مربوط می شود. اینکه چه دولتی، با چه ساختارها و خصوصیات با پدیده سرکارها شد خود یکی از مطالبات و اهداف انقلاب است. این واقعیت، عاملی را در تحلیل دولت بورژوازی وارد می کند که در دوره کارکرد "متعارف" جامعه حائز اهمیت کمتری است؛ و آن اینست که اصلاحات در عملکرد دولت های بورژوازی در طول دوره انقلابی، حاصل فشار انقلاب و عکس العمل بورژوازی به اوضاع انقلابی است. این یک عقب نشینی سیاسی از جانب بورژوازی برای تخفیف دادن خود انقلاب است. بنا بر این "اصلاحات" در اشکال حکومتی بورژوازی در دوره انقلابی با اصلاحات در دوره غیر بحرانی تفاوتی اساسی دارد. در دوره غیر بحرانی اصلاحات سیاسی در جامعه بورژوازی لزوماً با نیازهای انباشت سرمایه در تناقض نیست، بلکه در مواردی شرط لازم فراتر بردن پروسه انباشت است. رفرم های سیاسی، هر چند نیروی محرکه آنرا اقشار محروم جامعه تشکیل می دهند، در اغلب موارد با نیازهای اقتصادی و اجتماعی نوین بورژوازی سازگار است. اما در دوره های انقلابی، اصلاحات سیاسی بیانگر عقب نشینی دولت بورژوازی، برخلاف میل بورژوازی و برخلاف نیازهای عینی اقتصادی و اجتماعی متعارف سرمایه است. تفاوت زیادی وجود دارد میان رشد پارلمانتاریسم، گسترش دامنه فعالیت اتحادیه های کارگری، گسترش حق رای و آزادی های بورژوا - دموکراتیک که در طول یک پروسه تاریخی نسبتاً طولانی در اروپا عملی شد (و امروز در حال بازپس گرفته شدن و زوال است)، با "فضای باز سیاسی" ای که دولت های مستبد بورژوازی در کشورهای تحت سلطه در شرایط بحران انقلابی گاه به آن رضایت می دهند. برای این دومی دیگر نباید در "اقتصاد"، در نیازهای پروسه انباشت، در رقابت های جناح های مختلف بورژوازی و منافع متفاوت آنها، دنبال زمینه گشت، و یا خوانایی آن را با نیازهای اقتصادی این یا آن بخش بورژوازی جستجو کرد. اینجا، یعنی در دوره های انقلابی، بورژوازی در برابر مطالبات انقلابی در مورد دولت و با نیت تخفیف بخشیدن به موج انقلاب، موقتاً عقب می نشیند. این تحمیلات انقلاب به بورژوازی است و نه اصلاح دولت بورژوازی بر طبق نیازهای جدید زیربنای اقتصادی و طبقاتی جامعه بورژوازی. اگر در نتیجه این عقب نشینی ها لیبرال ها، رفرمیست ها، پارلمانتاریست ها و امثالهم برای دوره ای پا به جلوی صحنه می گذارند و به نمایندگان حکومتی سرمایه تبدیل می شوند، این نه به معنای تفوق اشکال حکومتی لیبرال - پارلمانتاریستی در سیستم اجتماعی بورژوازی و مطلوبیت یافتن "در خود" این اشکال حکومتی برای بورژوازی، بلکه به معنای عقب نشینی بورژوازی به مواضع نا مطلوب لیبرالیسم و پارلمانتاریسم است. عمای این اصلاحات تابعی از فشار انقلاب است و نه فشار منافع اقتصادی قشر خاصی از بورژوازی و یا ملزومات مرحله جدیدی از تکامل جامعه بورژوازی.

اما نتیجه مهمتری که از این نکته می توان گرفت در رابطه با خود دولت انقلابی است. گفتیم که انقلاب خودمتمن مطالبه نوع خاصی از دولت است. اما این خطاست اگر تصور شود که حاصل پیروزی هر قیام بطور بلافاصله برقراری این نوع خاص از دولت خواهد بود. مطالبات انقلابی در مورد دولت، روش متعارف خاصی از حاکمیت را تصویر می کند: نوع معینی از دموکراسی، نوع معینی از سلسله مراتب اتوریته، نوع معینی از دخالت آحاد مردم در پروسه تصمیم گیری سیاسی و اقتمادی، نوع معینی از قانون، حقوق و وظایف فردی و جمعی. اما دولت انقلابی، در دوره انقلابی، ابزاری تحقق این "دولت مطالبه شده" است و نه خود آن. دولت انقلابی در دوره انقلابی، مگر تحت شرایط استثنائی، نمی تواند فوراً چنین دولتی باشد. حاصل هر قیام پیروزمند یک دولت موقت انقلابی است که به مثابه ابزاری در سرکوب مقاومت ضد انقلاب عمل می کند. این دولت بهیچگونگی تکامل عمل انقلابی "ازپائین" به مجموعه ای از اعمال اراده "از بالا و ازپائین هر دو" است. این فاز جدیدی از انقلاب برای برقراری رژیم سیاسی مطلوب است و نه خود این رژیم سیاسی. به عبارت دیگر دولت انقلابی در دوره انقلاب، یعنی دولتی که حاصل قیام و ناظر بر دوره پیروزی سیاسی و نظامی قطعی انقلاب است، با "دولت متعارف" حاصل انقلاب، یعنی رژیم سیاسی مطلوب، تفاوت دارد. این تفاوت نه فقط در روش ها و اولویت ها، بلکه همچنین در بافت دولت، ارگانهای آن، نیروی تشکیل دهنده آن و رابطه عملی آن با طبقاتی که نمایندگی می کند، وجود دارد. درک علت این تفاوت دشوار نیست. برقراری رژیم سیاسی نوین مستلزم سرکوب و برطرف شدن خطرات عده رژیم کهنه است. اما این سرکوب باید با اتکاء به نیرو و توان مبارزاتی ای که فیه الحال یا به فوریت در دسترس قرار دارد صورت بگیرد. ارگانهای قیام، از بالاتر پائین، لزوماً همان ارگانهای اداره جامعه در "رژیم سیاسی مطلوب" نیست. این دومی چه بسا هنوز بدرستی شکل نگرفته باشد و یا تنها در اولین مراحل پیدایش خود باشد. آرایش سازمانی و تشکیلاتی ای که طبقه انقلابی برای سرنگونی بخود گرفته است، لزوماً، و به احتمال زیاد قطعاً، همان آرایشی نیست که این طبقه در رژیم سیاسی مطلوب بخود می گیرد. نیروهایی که طبقه قیام کننده بطور فعال در فرآیند سرنگونی در دست دارد، عیناً همان نیروهایی نیستند که در طی پروسه سرکوب ضد انقلاب و با مسجل شدن روز افزون پیروزی سیاسی و نظامی انقلاب فعال می شوند و با همه میدان می گذارند. در یک کلمه، دولت موقت انقلابی، به مثابه حاصل ناگزیر پروسه انقلاب، مهر روند پیشین مبارزه انقلابی و نیروها و سنت ها و نیازهای آن را بر خود دارد. در حالیکه رژیم سیاسی مطلوب انقلاب، که در شکل جامع خود تنها می تواند حاصل طی شدن پیروزمندانه دوره انقلابی باشد، اشکال و روابط خود را دیگر نه فقط از پروسه انقلاب، بلکه از آرمانها و ایده آلهای ویرنا مه و زیست اجتماعی طبقه انقلابی می گیرد.

اینکه دولت موقت انقلابی تا چه حد می تواند فوراً با رژیم سیاسی مطلوب مشابهت داشته باشد، تابع عوامل بسیاری است. اما در این تردید نیست که عدم مشابهت کامل

و وجود تفاوت های جدی میان دولت انقلابی در دوره انقلابی، با "رژیم متعارف" مورد نظر انقلاب، قاعده است و نه استثناء، اینهم بدیهی است که پیروزی قطعی انقلاب از لحاظ سیاسی صرفاً به سرنگونی دولت بورژوازی و برقراری دولت موقت انقلابی منحصر نیست و به معنای سازمانیابی و شکل گیری رژیم سیاسی ایست که هدف انقلاب و متضمن رهایی سیاسی است. به این اعتبار یکی از اقدامات انقلابی اساسی دولت موقت انقلابی لزوماً باید کمک به شکل گرفتن آن روابط و نهادهایی باشد که رژیم سیاسی مطلوب میباید در کوتاه ترین زمان ممکن بر مبنای آن برقرار شود. به این معنا انقلاب حتی پس از سرنگونی دولت کهنه و برقراری دولت موقت انقلابی، همچنان خواستار برقراری نوع معینی از دولت خواهد بود. دولت انقلابی در دوره انقلابی، بزار تحقق این هدف سیاسی پایه ای است و در عین حال لاجرم خود به مثابه یک دولت همچنان تابع حرکت رو به جلوی انقلاب خواهد بود و در نتیجه این حرکت دستخوش تغییر خواهد گشت.

پا ثین تر، ضمن اشاره به تجربه انقلاب اکتبر و انتقادات "دموکراتیکی" که تحت پوشش چپ از انقلاب بلشویکی می شود، به اهمیت این تفکیک میان این دو نوع دولت حاصل انقلاب خواهیم پرداخت.

(۳) در دوره های انقلابی قطب بندی طبقات اجتماعی و رویارویی عملی طبقات بر محور مسائل صورت می گیرد که در دوره های انکشاف غیر انقلابی جامعه، یا در حاشیه بوده اند و یا هنوز بطور جدی طرح نشده بودند. طبقات اجتماعی حول مسائل مفارمی می کنند که از روند و نیازهای حرکت انقلاب مایه می گیرد. همان عوامل و شاخص هایی که ملاک تشخیص هویت و تعلق طبقاتی، دولت ها، احزاب و سیاستمداران طبقات مختلف را در شرایط غیر بحرانی تشکیل می دهند، در دوره انقلابی دیگر لزوماً شاخص ها و ملاک های خوبی نیستند. شاخص های دیگری، در سطحی بسیار رکنکرت تر، اهمیت پیدا می کنند. همه در ایران شاهد بودیم که چگونه با رشد انقلاب مطالبات "صنفي" جای خود را به مطالبات "سیاسی" می دهد، چگونه مسائل نظیر "سلطنت آری یا نه"، "آزادی زندانیان سیاسی"، "کنترل کارگری" و نظایر آن به مرکز توجه توده ها و لذا به محل تلاقی و تعارض منافع طبقات متخاصم در جامعه تبدیل می شود. تحلیل خصلت طبقاتی دولت در دوره های انقلابی نیز لاجرم باید به مسائل مبرم مبارزه طبقاتی، یعنی مسائل که بطور عینی گره گاه های تکامل و یا عقب گرد انقلاب را تشکیل می دهند، مربوط شود. نفس برقرار کردن رابطه میان دولت و احزاب سیاسی با "مالکیت خصوصی" و "حفظ مناسبات تولید موجود" دیگر کافی نیست. برای تشخیص خصلت طبقاتی احزاب و دولت ها در دوره های انقلابی، قبل از هر چیز باید به مسائل طبقاتی در انقلاب و نوع عملکرد دولت و احزاب سیاسی در قبال این مسائل توجه نمود.

در انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، اس آر ها و منشویکها دیگر همان اس آر ها و منشویکهای سالهای قبل از انقلاب نیستند، حتی اگر از لحاظ برنامه ای و در شعارها و مطالبات خویش هنوز مدافع همان مناسبات مالکیت و روابط اقتصادی ای باشند که قبل از انقلاب

می خواستند. لنین دولت موقت را، یعنی دولتی را که با شرکت اس‌آرها و منشویکها تشکیل شده است، بورژوازی و امپریالیستی می خواند، نه از آنروکه این دولت موقت تماما متشکل از نیروهای حزبی و سیاستمداران بورژوازی بزرگ و زمینداران بزرگ روسیه و مدافع پرحرارت پلانفرم اقتصادی آنهاست، بلکه از این لحاظ که این دولت درقبال صلح، درقبال شعار قدرت شوراها، ۸ ساعت کار، خواست زمین و بطور کلی درقبال اهداف و شعارهای انقلاب جاری قد علم می کند و لذا در واقعیت امر به مثابه دولت بورژوازی و ملاکین روسیه در دوره انقلابی عمل می کند. این شعارها، این مسائل و گره گاهها، محل تلاقی انقلاب و ضد انقلاب در روسیه ۱۹۱۷ است، و لذا همین عوامل قبل از هر ملاحظه عمومی تر در مورد رابطه هر جریان با مناسبات تولید موجود، مشخص کننده تعلق طبقاتی احزاب غیر پرولتری و دولت های ائتلافی آنهاست. وقتی طبقات درقبال انقلاب به صف بندی کشیده میشوند، آنگاه مسائل متمایز کننده آنها نیز همان مسائلی خواهد بود که رشد یا توقف انقلاب به آن بستگی یافته است. دولت بورژوازی در دوره انقلابی باید به نیازهای طبقه بورژوا در چنین دوره ای پاسخگو باشد و نه صرفا (ویا لزوما) به نیازها و اصول بنیادی و عمومی جامعه بورژوازی در قلمرو تولید و بازتولید و نظم تولیدی. در تحلیل نهایی این همچنان دفاعی از موجودیت اقتصادی و مالکیت خصوصی بورژوازی است چرا که تنها راه عملی برای دفاع از مالکیت خصوصی و اقتدار اقتصادی و اجتماعی بورژوازی در دوره انقلابی، مقابله با انقلاب است. آن نیرویی که بتواند این ضدیت با انقلاب و این مقاومت طبقاتی بورژوازی را به فعال ترین و موثرترین وجه سازمان دهد و هدایت کند، نیروی تشکیل دهنده دولت بورژوازی خواهد بود، اعم از اینکه این جریان خود فی نفسه کارآمدترین و صریح ترین مدافع و توجیه گر مناسبات اقتصادی و مالکیت خصوصی بورژوازی و یا توانا ترین جریان در اداره امور جامعه متعارف بورژوازی باشد یا خیر. دولت بورژوازی در دوره انقلابی به مثابه دولت موقت ضدا انقلاب بورژوازی عمل می کند، و لذا چه بسا برای سرکوب و یا تخفیف موج انقلاب موقتا به اقداماتی علیه منافع فوری اقتصادی و یا مصالح بنیادی مالکیت خصوصی بورژوازی دست بزند. ضعف چپ ایران در تشخیص این نکته، در برخورد به رژیم جمهوری اسلامی به آشفتگی ها و مواضع اپورتونیستی اسف باری انجامید. به این نکته پائین تر برمی گردیم.

۴) دوره انقلابی بهر حال آغاز و پایانی دارد و نهایتا جای خود را به یک رژیم سیاسی ثبات یافته و "متعارف" می دهد. چه پیروزی قطعی انقلاب علیه بورژوازی و چه شکست انقلاب توسط بورژوازی جامعه را وارد دوره ای از کارکرد متعارف و غیر بحرانی میکند. دولت هم بعنوان بخشی از جامعه با بداین تحول را از سر بگذرانند، روابط و نهادها و نیروهای که در دوره انقلابی غلبه داشتند، یا با تکامل و یا با اضمحلال خود، جای خود را به روابط و نهادهایی می دهند که با تولید و بازتولید زیست اجتماعی تحت روابط تولیدی معینی تطابق دارند. اما این تحول دولت از دولت دوره انقلابی به دولت متعارف خلق الساعه نیست. این پروسه باید در جهان مادی و با فراهم شدن زمینه های عینی و ماتریال

عملی آن طی شود. ما رکسیست‌ها باید به اشکال تحول دولت از دوره انقلابی تا دوره کار کرد متعارف جامعه توجه داشته باشیم. شکل‌گیری نهادها و ساختارهای سیاسی و اداری غیرموقت برای حفظ قدرت سیاسی توسط یک طبقه معین و بدست دادن و تثبیت کردن اشکال حقوقی، قانونی، فرهنگی، وایدئولوژیکی‌ای که بتوانند بطور روتین تناسب‌قوای سیاسی را به نفع طبقه حاکم (ویا به حاکمیت رسیده) حفظ کنند، پیرو سهای است که در همان دوره انقلابی آغاز می‌شود. نه بورژوازی می‌تواند حاکمیت درازمدت تر خود را به آرایش دولتی‌ای متکی کند که در ضدیت با انقلاب بخود داده است، و نه پرولتاریا در صورت کسب قدرت می‌تواند به همان روش و یا اشکال به همان نیروها و نهادهایی که سرنگونی بورژوازی را ببار آورده‌اند و مقاومت اولیه‌ها و راهم شکسته‌اند، غلبه و تفوق سیاسی خود را در جامعه حفظ کند. بنا بر این، در بررسی عملکرد دولت در دوره انقلابی یک وجه حیاتی تحلیل ما باید متوجه آن روندهایی باشد که طی آن دولت موقت موجود دارد مبنای حاکمیت درازمدت تر طبقه خود را شکل می‌دهد. یک شاخص مهم در تحلیل خصلت و تعلق طبقاتی یک دولت در دوره انقلابی، آن اقدامات و سیاست‌هایی است که دولت بعنوان زمینه‌ساز یک رژیم با ثبات ثراتی به آن دست می‌زند. به این نکته هم بطور مشخص تر در بررسی جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت بورژوایی و دولت بلشویکی به مثابه یک دولت پرولتری بازمی‌گردیم.

این بخش را خلاصه کنیم: به دولت در دوره‌های انقلابی باید برخوردی زنده و بدور از تعاریف و برداشتهای کلیشه‌ای داشت. فی الواقع دولت در چنین شرایطی خود پدید آمده و متحولی است که فلسفه وجودی و خصلت خود را از معضلات و قانونمندی حرکت جامعه در دوره تاریخی خاصی می‌گیرد. این خصلت اساسی دوره‌های انقلابی است که در آن انکشاف سیاسی - انقلابی جامعه خود به محمل حرکت و تکامل اقتصادی - تولیدی آن تبدیل می‌گردد. دولت نیز از خصلت اساسی این دوره تاریخی تأثیر می‌پذیرد. محور درک دولت و عملکرد آن در این دوره‌ها و رابطه ویژه‌ای که با طبقه خود می‌یابد، همان درک خصوصیات ویژه دوره انقلابی است. انقلاب عامل تعیین کننده در روند حرکت جامعه در این دوره‌هاست و لذا دولت در دوره انقلابی، در تمام یزبا دولت در دوره غیر بحرانی کارکرد جامعه، اساساً حول محور انقلاب باید تحلیل شود. برای درک صحیح رابطه زیربنای اقتصادی با دولت در این دوره‌ها باید دو رابطه این انقلاب را تحلیل کرد و سپس با واسطه انقلاب به مقوله دولت رسید. دولت بورژوایی در دوره انقلابی علی - الظاهر از نیازهای اقتصادی بلا فصل این طبقه جدا می‌شود تا در سطحی پایه‌ای تر، با تلاش در سرکوب انقلاب، نقش خود را در حفظ این زیربنا بازی کند. از سوی دیگر، دولت انقلابی پرولتاریا در این دوره‌ها یک ابزار سیاسی در تداوم مبارزه انقلابی است. این دولت با مناسبات اقتصادی موجود در تناقض است، بی آنکه خود عیناً رژیم سیاسی و دولت متناسب با نیازهای اقتصادی نوین باشد. دولت پرولتری در دوره انقلابی نیز یک دولت موقت انقلابی است و با "دولت متعارف" حاصل از انقلاب (اگر اطلاق

چنین عبارتی به دیکتاتوری ثبات یافته پرولتاریا اصولی باشد) از جهنات بسیاری متفاوت است.

### برداشت لنینی از دولت در روند انقلاب برای دموکراسی - جمهوری انقلابی و برنامه ما

آنچه گفتیم در واقع چیزی بیشتر از استنتاجاتی تعمیم یافته از نوشته‌های سیاسی رهبران مارکسیسم و بویژه لنین نیست. در بخش قبل دیدیم که چگونه کتاب "دولت و انقلاب" خود تلاشی است برای توصیف خصوصیات متمایز دولت در دوره گذار میان سرمایه‌داری و کمونیسم بر مبنای آموزش‌های پایه‌ای مارکسیسم. عبارت دیگر، شیوه برخورد به دولت در دوره تحول انقلابی جامعه به معنی وسیع کلمه، فی الحال در مارکسیسم تئوریزه شده است. در مورد دوره‌های انقلابی به معنی محدود کلمه نیز در ادبیات مارکسیستی و بویژه در پلیمیک‌های لنین علیه منشویکها با اندازه کافی، برای استخراج یک نگرش منسجم و سیستماتیک به دولت در این دوره‌ها، سخن گفته شده است. مباحثات لنین در ۱۹۰۵، بویژه در کتاب "دوتاکتیک..." و نیز مقالات متعدد لنین در طول انقلاب ۱۹۱۷ در مورد سرخوشت قدرت سیاسی و وظایف دولت پرولتری، منبعی غنی برای درک دولت در دوره‌های انقلابی و شیوه برخورد صحیح و مارکسیستی به آن است.

در ۱۹۰۵ این حکم که "دولت ابزار سیادت سیاسی طبقه‌ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است" و یا "دولت تابع و محافظ مناسبات اقتصادی موجود جامعه است"، مرکز ثقل تئوریک رفرمیسم ولیبرالیسم منشویکها در برخورد به مسأله قدرت سیاسی بود. منشویکها، نظیر امثال وحدت کمونیستی در ایران امروز، معتقد بودند که طبقه کارگر، و حزب کارگر سوسیال دموکرات بعنوان نماینده سیاسی این طبقه نباید در دولت دموکراتیک احتمالی حاصل انقلاب شرکت کند. دلیل همان است که قبلاً گفتیم: دولت دموکراتیک باید وظایف انقلاب دموکراتیک را به انجام برساند. این وظایف در اساس وظایفی بورژوازی است (از محدوده بنیادهای مناسبات بورژوازی خارج نمی‌شود) لذا دولت بناگزییر تابع اقتصاد و مناسبات اجتماعی بورژوازی خواهد شد و به‌ایزاری در خدمت بورژوازی بدل خواهد گشت. کمونیست‌ها نباید دست خود را با شرکت در این دولت آلوده کنند. لنین این درک مسخ شده از ماتریالیسم تاریخی و این آکادمیسم کورو غیرجانبدار را با درک روشنی از مقوله دولت در دوره انقلابی پاسخ می‌دهد:

"همینجا است که فوراً معلوم می‌شود که نتیجه غفلت کنفرانس‌چی‌های ما از مسأله مشخصی که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، چیست. مسأله مشخص یک دولت موقت انقلابی توسط موضوع سلسله دولت‌های آتی که اهداف انقلاب بورژوازی بطور کلی را انجام خواهند داد، از افق دید

کنفرانس چپ‌های ما پنهان شده است. اگر می‌خواهید به مسأله زلحاظ تاریخی" بنگرید، آنگاه نمونه هر کشور اروپایی این نکته را به شما نشان می‌دهد که اهداف تاریخی انقلاب بورژوازی توسط یک سلسله دولت‌ها، که بهیچوجه "موقت" هم نبودند، انجام شده است، و حتی دولت‌هایی که انقلاب را شکست دادند بهر حال ناگزیر از انجام وظایف تاریخی انقلاب شکست خورده شدند. اما "دولت موقت انقلابی" ابدآ آن دولتی نیست که شما درباره آن صحبت می‌کنید؛ این عنوان دولت یک دوره انقلابی است، دولتی که بلافاصله جایگزین دولت سرنگون شده می‌شود و متکی به قیام مردم است و نه فلان نوع نهاد انتخابی منبعت از مردم. یک دولت موقت انقلابی ارگان مبارزه در راه پیروزی بیدرنگ انقلاب و دفع بی‌درنگ تلاش‌های ضدانقلابی است، نه ارگان عملی کردن اهداف تاریخی انقلاب بورژوازی بطور کلی. بی‌اعتدالیت این موضوع را که ما و شما و یاقلان و بهمان دولت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده‌ایم به مورخین آینده دریک "روسکایا استارینا" آتیہ واگذار کنیم. این عمل را ۳۵ سال دیگر هم می‌توانند انجام دهند. اما ما اکنون برای مبارزه، در راه جمهوری و برای جدی‌ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه با پیدشعارها و رهنمودهای عملی طرح کنیم".

(دوتا کتیک، جلد ۱۹، نگلیسی، ص ۴۲-۴۳، تاکیدات از ما است)

اینجاست صریحا برتمایز موجود میان دولت زلحاظ "تاریخی" با دولت در دوره‌های انقلابی انگشت می‌گذارد. دولت انقلابی ابزار تداوم مبارزه انقلابی از بالا (علاوه بر پائین) است. این دولت متکی به قیام و نیروی قیام کننده است و نه پائین یا آن نهاد نمایندگی انتخابی، وظیفه‌های دولت سرکوب مقاومت اردوگاه ضدانقلاب و به کرسی نشاندن قطعی حکم انقلاب است. دوره انقلابی خود مسأله "پیروزی انقلاب" را برای طبقه کارگر به مسأله محوری تبدیل می‌کند. "فردای قیام" برای لنین نه یک معضل ثئوریک، نه یک موضوع علم جامعه‌شناسی، بلکه یک وضعیت عملی با خصوصیات ویژه‌ای است. منشویکها تجسم ملموسی از ضروریات و خصوصیات دوره‌های انقلابی ندارند و با احکام جامد و قالبی و "تاریخی" در مورد دولت به سراغ وضعیت عینی تاریخی‌ای می‌روند که خصوصیات و قوانین حرکت خاص خود را دارد. آکادمیسم و تفکر کلیشه‌ای منشویکها درباره دولت، در عمل توجیهی برای طفره رفتن از مبارزه انقلابی تا به آخر است؛

"قطعنا مه منشویکها بجای آنکه این نکته را روشن کنند که پرولتاریا در حال حاضر چگونه باید "روند انقلابی" را به پیش راند، بجای توصیه تدارک مشخصی برای مبارزه علیه بورژوازی هنگامی که علیه دستاوردهای انقلاب قد علم می‌کنند، توصیفی کلی از یک پروسه بدست می‌دهد. توصیفی که هیچ چیز را جمع به اهداف مشخص فعالیت ما نمی‌گوید. روش ایسکرای نو در بیان نظراتش انسان را بیاد

نظر ما رکس (درتزه‌های فوئرباخ) درباره ما تریالیسم قدیم می‌اندازد که با ایده‌های دیالکتیک بیگانه بود. ما رکس می‌گفت فلاسفه تنها جهان را به طرق مختلف تفسیر کرده‌اند، مسأله ما، بر سر تغییر آن است، گروه ایسکرای نو هم درست بهمین ترتیب قادر است توصیف و تحلیل قابل تحملی از پروسسه مبارزه‌ای که در جلوی چشمانشان در جریان است عرضه کند، اما بطور کلی عاجز از آن است که شعار درستی برای این مبارزه ارائه کند، خوب رژه می‌روند، اما بدرهبری می‌کنند. آنها با فراموش کردن رهبری فعال و نقش هدایت کننده‌ای که می‌تواند و باید در تاریخ توسط احزابی که پیش شرط‌های مادی انقلاب را دریافته‌اند و خود را در رأس طبقات پیشرو قرار داده‌اند، درک ما تریالیستی از تاریخ را به‌ابتدال می‌کشند.

(همانجا ص ۴۳-۴۴)

واقعیت اینست که این "مفسرین" نه مدافعان "ثئوری مارکس" در برابر "پراگماتیسم" انقلابیون، بلکه مسخ‌کنندگان ثئوری مارکس هستند، جدل لنین با بتشویکها بر سر مسأله دولت و قدرت سیاسی در انقلاب ۱۹۰۵، جدلی میان "واقعیت سبز" با "ثئوری خاکستری" نیست، زیرا این خود ثئوری مارکسیسم است که دینا میسم زنده تحول جامعه و دولت در دوره انقلابی را می‌شناسد و لذا به اندازه خود این واقعیت زنده و پویا و "سبز" است. دفاع لنین از دولت موقت انقلابی در ۱۹۰۵، در واقع دفاعی ثئوریک از تفسیر ما رکسیستی دولت نیز هست. هسته اصلی این دفاعیه، شناخت خصوصیات دوره‌های انقلابی است:

"انسان باید درکش از تاریخ درک یک بچه مدرسه باشد تا قضیه را پسندون "جهش" در نظر مجسم کند و آن را بصورت یک خط مستقیم که آهسته و پویا و پسته بطرف بالا در حرکت است ببینند؛ به این نحو که ابتدا نوبت بورژوازی بزرگ لیبرال خواهد بود؛ کسب امتیازات جزئی از استبداد؛ سپس نوبت خردم بورژوازی انقلابی می‌رسد، جمهوری دموکراتیک، و سرانجام نوبت پرولتاریا؛ انقلاب سوسیالیستی. این تصویر تا حدود زیادی تصور درستی است؛ درست، به قول فرانسوی‌ها، در دراز مدت یعنی در طول یک قرن یا چیزی در این حدود... اما انسان باید در پیما یگی اعجوبه باشد تا این را در یک دوره انقلابی برنامہ عمل خویش قرار دهد. چنانچه دستگاها استبدادی روسیه حتی در این مرحله نتواند از طریق یک مشروطه خشک و خالی جان خویش را نجات دهد، چنانچه تنها متزلزل که واقعا سرنگون شود، آنگاه واضح است که اعمال یک نیروی انقلابی عظیم برای دفاع از این دستا وردها ضرورت خواهد یافت، این "دفاع"، اما، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیست. هرچه دستا وردهای کنونی افزونتر و هرچه دفاع ما از این دستا وردها نیرومندتر باشد، توان ارتجاع ناگزیر آتی در بازپس



گرفتن بعدی آنها کمتر، ادوار ارتجاع کوتاه‌تر و مبارزین پرولتاریای پس‌ازما سهل‌تر خواهد بود."

(دیکتاتورهای انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، جلد ۸، ص ۲۹۹)

در مقابل این درک "بچه‌مدرسه" ای از ماتریالیسم تاریخی و دولت، باید هم بر بدیهیات سیاسی در مورد دوره‌های انقلابی تاکید کرد:

"آیا روشن نیست که بدون دیکتاتورهای انقلابی دموکراتیک کمترین امیدی به موفقیت این مبارزه [برای جمهوری] وجود ندارد؟ یکی از معایب عمده استدلال مورد بحث [منشویکها] بیجانی و مردگی آن، خصلت کلیشه‌ای آن و عجز آن از در نظر گرفتن موقعیت انقلابی است. مبارزه برای جمهوری و در عین حال دست کشیدن از دیکتاتورهای انقلابی - دموکراتیک به کار ویا ما [مارشال ژاپنی] می‌ماند که تصمیم داشت با اروپا تکین [ژنرال روسی] در شهر ما کدن بجنگد اما از پیش خیال تصرف شهر ما کدن را بکلی رها کرده بود. اگر ما مردم انقلابی، یعنی پرولتاریا و دهقانان، می‌خواهیم علیه استبداد "در کنار هم مبارزه کنیم"، باید تا به آخر در کنار هم علیه آن مبارزه کنیم، به همراه هم نابودش سازیم و در دفع تلاشهای محتوم برای بازگرداندن آن در کنار هم باشیم." (همانجا ص ۲۹۸، تاکید از ماست)

این شیوه‌نگرش لنین به دوره‌های انقلابی و مساله دولت است. دولت انقلابی ادامه قیام است، اعتلای قیام به مبارزه "از بالا" برای درهم کوبیدن مقاومت محتوم ضد انقلابی است. اینکه روند تکامل اقتصاد جامعه در تحلیل نهایی و در یک دوره طولانی چه بر سر دولت انقلابی می‌آورد، در دوره انقلابی هیچ چیز را درباره ضرورت و دامنه عمل این دولت بیان نمی‌کند. نفی دولت انقلابی، به بهانه فرمول "دولت مدافع منافع طبقه ایست که از لحاظ اقتصادی حاکم است"، در واقع ادعای "تئوریک" علیه خود قیام و انقلاب قهرآمیز است. اگر با پد قیام کرد، آنگاه باید معنی سیاسی پیروزی قیام و خواص قدرت سیاسی در دوره انقلابی را شناخت. تبلیغ قیام بدون درک ضرورت تشکیل یک دولت انقلابی، آنهم به بهانه فرمول‌های کلیشه‌ای ژرف اندیشانه در خصوص رابطه دولت و زیربنای اقتصادی، یک عوام فریبی لیبرالی و یک شکست طلبی روشن فکرانه است.

در ۱۹۱۷ لنین از همین شیوه برخورد به دولت تبعیت می‌کند. بسیاری از کسانی که موضع لنین درباره خصلت انقلاب ۱۹۱۷ و ضرورت تشکیل دولت پرولتری را تجدیدنظری در فرمول دیکتاتورهای دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان (۱۹۰۵) می‌دانند، تروتسکیستها معتقدند که لنین در ۱۹۱۷ به فرمول تروتسکی در ۱۹۰۵ متمایل شده است. برخی دیگر معتقدند که لنین در ۱۹۰۵ تابع همان تفکر منشویکی انقلاب مرحله‌ای بود اما در ۱۹۱۷ با تزه‌های آوریل از آن دست کشید. آنچه اینان نادیده می‌گیرند درک روشن لنین از خصوصیات دولت در دوره‌های انقلابی است. این همان وجهی از

تئوری ما رکیسم است که همچنان در تفکر مفسرین و منتقدین کلیشه پرداز لنین غایب است. ایده دیکتاتوری "دوطبقه" هم در زمان خود و هم امروز (توسط تروتسکیستها و از جمله وحدت کمونیستی در چپ ایران) طبعا بر مبنای همان فرمول هضم نشده در باره رابطه "دولت و اقتصاد" مورد انتقاد قرار گرفته می‌گیرد. اما لنین این ایده (ولذا تغییر موضع بعدی خود) را از هیچ تبیین مرحله‌ای تاریخ تکامل مناسبات تولیدی در روسیه استخراج نکرده بود. همانطور که قبلا اشاره شد، در ۱۹۰۵ دولت انقلابی می‌بایست ائتلاف دولتی طبقات و اقشار دموکرات جامعه و گویای تناسب قوای نیروهای زنده این طبقات در پروسه انقلاب باشد. کارگران و دهقانان نیروی محرکه جنبش انقلابی بودند و لذا می‌توانستند نیروی تشکیل دهنده دولتی باشند که وظیفه سرکوب مقاومت محتوم بورژوازی را در تداوم انقلاب برعهده می‌گیرد. حاصل مبارزه مشترک این نیروها، با این تناسب قوای واقعی، نمی‌توانست دیکتاتوری پرولتاریا باشد. اگر دیکتاتوری دوطبقه یک تناقض است، که هست، این تناقض باید خود را در تاریخ واقعی و مادی و در طول زمان باز کند و فیصله دهد. برای تفسیر این سیر، بقول لنین، مورخ زیاد پیدا خواهد شد. اما دولت انقلابی "دوطبقه"، حاصل قیام "دوطبقه" است. اگر قیام و پروسه انقلاب از پائین بطور کلی، می‌تواند کار ترکیب نا همگونی از طبقات و اقشار اجتماعی باشد (که در ۱۹۰۵ چنین بود)، در "فردای قیام" نیز ادامه انقلاب، مادام که انقلاب یک پدیده موجود و بالفعل است، می‌تواند توسط این طبقات در شکل یک دولت ادا می‌یابد. دولت انقلابی متشکل از "چند طبقه" قیام کننده، نه یک تناقض "تئوریک"، بلکه برعکس یک ضرورت تئوریک منتج از درک واقعیت انقلاب همگانی و خصوصیات دوره انقلابی به مثابه یک دوره تاکتیکی در ۱۹۰۵ بود.

در انقلاب ۱۹۱۷ این تناسب قوا و نحوه شرکت بخش‌های مختلف جامعه، همچنان که مسائل محوری مابیندی طبقات نسبت به ۱۹۰۵ تغییر یافته است. بدیهی است که بخشی از این تفاوت حاصل ۱۲ سال تکامل روسیه و بخشی دیگر ناشی از بالاکسرفتن بحران جهانی سرمایه‌داری تا حدیک جنگ ویرانگر جهانی است. اما بهر حال نتیجه عملی این تحولات در مبارزه طبقات و تاثیرات آنها بر تناسب قوای واقعی نیروهای انقلاب کننده است که امکانات عملی پرولتاریا در رابطه با قدرت سیاسی را تغییر داده است. همین امر است که به لنین اجازه می‌دهد تا سیاست تشکیل حکومت کارگری، اینبار با "جلب حمایت" دهقانان فقیر را در دستور بگذارد. دولت انقلابی می‌تواند دولت کارگران باشد. لنین در متدولوژی و نگرش خود تجدید نظر نکرده است، بلکه واقعیت عملی امکان برقراری یک حکومت کارگری و سرکوب فدا انقلاب توسط یک دولت انقلابی کارگری را فراهم آورده است. امروز وقتی پس از گذشت سالها به تجربه انقلاب اکتبر می‌نگریم به سادگی درمی‌یابیم که خود این دولت "یک طبقه" هم دچار تناقضاتی شد که دولت انقلابی و متناقض "دوطبقه" به آن دچار می‌شد. همان ضرورت حیاتی جلب حمایت دهقانان بدلیل وزنه سیاسی و اقتصادی‌شان و نقشی که می‌بایست در پروسه منفرد کردن و

درهم کوبیدن ضدانقلاب بورژوایی مسلح، اعم از روسی و غیر روسی، بازی کنند، دولت انقلابی را با دشواری‌های اساسی روبرو ساخت و مهر خود را به پروسه تکوین این دولت کوبید. اما هیچکس نمی‌تواند از این تناقضات، از عدم کفایت نیروی کارگران برای اعمال قدرت و لذا فشار سیاسی و اقتصادی طبقات غیرپرولتر، به این نتیجه برسد که تشکیل یک دولت انقلابی کارگری با توجه به زیربنای اقتصادی روسیه "زودرس" بود، چرا که فقط و فقط این دولت می‌توانست تضمین کننده تداوم انقلاب از بالا (علاوه بر پائین) در همه مبارزه برای سرکوب مقاومت محتوم ضدانقلاب بورژوایی در روسیه باشد.

درک لنینی از دوره‌های انقلابی و نقش ابزاری دولت در پروسه انقلاب در این دوره‌ها، گواه این واقعیت است که دخالت‌گری فعال سیاسی نه فقط ناقض اصول مارکسیسم نیست، نه فقط مستلزم تجدیدنظر در تعاریف تحلیل‌های مارکسیستی و بویژه در ماتریالیسم تاریخی و تئوری دولت نیست، بلکه خود از این تئوری و از این ماتریالیسم ناشی می‌شود. منشوبسم و لیبرالیسم چپ سنتا عمل کمونیستی را در تقابل با "خلوص" تئوریک یافته است. بی‌شک عمل کمونیستی با کلیشه‌های تئوریک ماتریالیسم مکانیکی و روایات مسخ شده دترمینیست‌های اقتصادی از مارکسیسم تناقض دارد. اما مارکسیسمی که می‌تواند قوانین حرکت جامعه و خلعت پدیده‌های اجتماعی از جمله دولت را در دوره‌های انقلابی بشناسد، نه فقط تئوری را در مقابل دخالت‌گری و "دست بردن به قدرت سیاسی" نمی‌یابد، بلکه در آن منبع سرشاری از رهنمود برای فعال‌ترین دخالت انقلابی در جامعه پیدا می‌کند.

ما هم جمهوری انقلابی و مطلوبیت آن را از همین روش نتیجه گرفته‌ایم و نه از هیچ توصیف مرحله‌ای انقلاب. ما در برنا مه حزب کمونیست پس از توضیح روشن و فشرده ضرورت و امکان انقلاب سوسیالیستی و تعریف این انقلاب بعنوان فلسفه وجودی و مبنای متشکل شدن ما، به این نکته می‌رسیم که طبقه کارگران در شرایط حاضر از توان برقراری فوری حکومت خویش برخوردار نیست. ایجاد این آمادگی وظیفه ما است. اما بهر حال ترکیبی از نیروهای طبقاتی جامعه توانایی انجام "انقلاب دیگری" را دارد. این انقلاب، انقلاب برای دموکراسی است و جزء و مقطعی در کل پروسه انقلاب کارگری است. پیروزی یک چنین انقلابی به انقلاب کارگران کمک می‌کند. پیروزی این انقلاب با نیروی واقعی و فی‌الحال موجود طبقات خواهان دموکراسی انقلابی امری عملی است. این انقلاب قطعاً باید دولت موجود و رژیم سیاسی موجود را سرنگون کند. چه چیز می‌تواند و باید فوراً به جای آن بنشیند؟ منشویک‌های ما می‌گویند دولتی باید بر سر کار بیاید که از لحاظ "تاریخی" موعدش رسیده است. اگر موعد دیکتاتوری پرولتاریا نرسیده است، و یا اگر بهر حال دولت حاصله از این "انقلاب دیگر" نمی‌تواند فوراً دیکتاتوری پرولتاریا باشد، دیگر همه چیز و از جمله دولت انقلابی به زعم اینان بناگزیب از بالا تا پائین "آبی رنگ" و بورژوایی خواهد بود. دخالت زودتر از موعد در مساله قدرت سیاسی و

تشکیل یک دولت انقلابی عاقبتی جز تبدیل شدن به بازار دست بورژوازی یعنی "طبقه از لحاظ اقتصادی غالب" ندارد! اما مارکسیسم چه می گوید؟ برای ما بعنوان مارکسیست - هایی که تجربه برخورداریم و خلاق لنین به پروسه انقلابی را داریم، مسأله به این صورت مطرح است: چه چیز باید جای دولت سرنگون شده بورژوازی را بگیرد تا انقلاب برای دموکراسی بتواند هرچه عمیق تر ادا می آید بدو به یک جا بجایی ساده نیروهای سیاسی بورژوازی در قدرت تنزل نیابد. مقاومت محتوم بورژوازی در برابر این انقلاب چگونه می تواند در هم شکسته شود؟ لنینسیم در دوره انقلابی قبل از آنکه به "اقتصاد" رجوع کند به قیام و ضرورت تداوم مبارزه قهرآمیز برای اهداف انقلابی رجوع میکند. دولت انقلابی شکل تداوم این مبارزه از بالا و در عین حال ابزار موشری برای بسط مبارزه از پائین است. دوره انقلابی، دوره اعمال قهر سازمان یافته است:

"در تحلیل نهایی تنها نیروی قهر مسائل مهم آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را فیصله می دهد. و این وظیفه ما است که این نیروی قهر را آماده کنیم و سازمان بدهیم. و آنرا نه تنها برای دفاع، بلکه همچنین برای حمله به شیوه درست بکار ببریم. سلطه طولانی ارتجاع سیاسی در اروپا، که تقریباً از روزهای کمون پاریس تا کنون بلاوقفه ادامه داشته است، ما را بیش از اندازه به این ایده مادت داده است که این عمل تنها می تواند از "پائین" به پیش رود. این امر ما را بیش از حد به این عادت داده است که تنها مبارزات تداومی را ببینیم، ما اکنون به دوره جدیدی پای گذاشته ایم. دوره خیزشها و انقلابات آغاز شده است. در دوره ای نظیر آنچه روسیه امروز از سر می گذراند، محسوس بودماندن به فرمول های کلیشه ای قبلی پذیرفتنی نیست. ما باید ایده "عمل از بالا" را تبلیغ کنیم، باید برای فعالانه ترین عمل تعرضی تدارک ببینیم. باید شرایط و اشکال چنین عملی را بررسی کنیم."

(دو تاکتیک، جلد ۹، ص ۳۱)

جمهوری انقلابی برای ما تداوم قهر انقلابی در فردای سرنگونی از طریق تشکیل یک دولت موقت انقلابی است. این دولت انقلابی حیاتی است. اگر کسی برای تسهیل امر مبارزه سوسیالیستی به دموکراسی سیاسی اهمیت می دهد، اگر کسی می خواهد برای دموکراسی انقلاب کند، و یا حتی اگر کسی دو چشم دأرد می بیند که اگر خود او هم انقلاب نکند، طبقات و اقشار اجتماعی معینی دارند برای دموکراسی انقلاب می کنند، آنگاه باید پاسخ بدهد که نتیجه این انقلاب در قبایل قدرت سیاسی چه باید باشد. نیروهای انقلاب در فردای سرنگونی و در جریان مقاومت محتوم بورژوازی چه باید بکنند. ما می گوئیم می توان، و قطعاً باید، یک دولت انقلابی که نماینده اعمال اراده اقشار انقلابی "از بالا" باشد تشکیل داد. باید قدرت سیاسی را گرفت و علیه فدا انقلاب سرنگون شده، اما هنوز زنده و فعال بکار برد. آن کسی که میان این حکم با تئوری مارکسیستی دولت، تعیین کنندگی اقتصاد و قس علیهذا تناقض می بیند، فی الواقع از هیچ کدام

اینها چیزی نفهمیده است. دولت در دوره انقلابی پدیده‌ای موقتی و در حال گذار و تحول است. از قیام ما می‌گیرد و به مسائل انقلاب جاری و بالفعل پاسخ می‌دهد. تناقضات درونی این دولت، آینده آن و پروسه زوال و یا تجزیه آن، تداوم بحران انقلابی و غیره، هیچیک چیزی از نقش واقعی و مادی ای که دولت انقلابی می‌تواند در یک دوره معین در مبارزه طبقاتی بازی کند کم نمی‌کند.

جریان ما خود از نخستین جریان‌های بود که ایده تناقض سرمایه‌داری و دموکراسی در ایران را به شکلی کاملاً مستدل بعنوان جزئی از انتقاد به پوپولیسم حاکم برجانبش کمونیستی به پیش کشید، و توانست نقش مهمی در زدودن توهمات چپ‌ایران در این خصوص ایفا کند. اما، ما در همان حال یک دولت انقلابی دموکراتیک را در برنا مه خود می‌گنجانیم. اکنون کاملاً روشن است چرا، زیرا ما به جمهوری انقلابی به عنوان "روبنای سیاسی اقتصاد ایران" نمی‌نگریم، بلکه آن را "دولتی در دوره انقلابی" میدانیم که باید اعمال قهر زحمتکشان از بالا، برای امر دموکراسی، را سازمان دهد. اگر انقلاب برای دموکراسی ممکن است، آنگاه دولت انقلابی دموکراتیک نیز نه فقط ممکن، بلکه حیاتی است. اینک روند تاریخی خود این انقلاب و دولت انقلابی را در چه فاصله زمانی ای "کهنه" می‌کند و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار میدهد، امر دیگری است. بی‌شک خودمان نه فقط از هم اکنون مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم را در دستور داریم (حکومت کارگری شعار ما است)، بلکه اولین کسانی خواهیم بود که در روز خود، نظیر بلشویکها، "کهنه‌شدن" انقلاب و اهداف انقلابی قدیم را اعلام کنیم.

درک خصوصیات دولت در دوره‌های انقلابی شرط لازم برخوردار فعال و دخالت‌گر به مسأله قدرت سیاسی است. چپ‌ایران تا امروز با درک متافیزیکی و دترمینیستی ای که از دولت و رابطه آن با اقتصاد داشته است، لااقل از لحاظ تشویریک فاقد چنین قابلیت برای دخالت‌گری فعال بوده است.

### دولت بورژوازی در دوره انقلابی - نمونه جمهوری اسلامی

توضیح خصوصیات و عملکرد دولت بورژوازی در شرایط متعارف چندان غامض نیست. دشواری مسأله وقتی است که دولت بورژوازی علی‌الظاهر طی یک پروسه انقلابی و بنام انقلاب به قدرت رسیده باشد. جمهوری اسلامی در ابتدای امر چنین رژیمی بود. پدیده جمهوری اسلامی تا مدت‌ها بخش وسیعی از نیروهای چپ را از لحاظ تشویریک دچار سرگشتگی کرد. صرف‌نظر از توهمات ناسیونالیستی ریشه‌دار پوپولیستها در مورد "بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست" و لذا اشتیاق بخش‌هایی از سوسیالیسم خرده‌بورژوازی به "حمایت مشروط" و غیر مشروط از جمهوری اسلامی، نفس موقعیت و عملکرد این رژیم در طول سالهای اول انقلاب و پروسه عملی ای که به برقراری این دولت منجر شد، بر این

آشفته فکری می افزود. اینک بورژوازی، بویژه، پس از "راهپیمایی تاسوعا"، قادر شد شعار حکومت اسلامی را به شعار توده های وسیع مردم تبدیل کند، این واقعیت که برخی از سران رژیم جدید در دوره های قبل جزء مخالفین پرحرارت سلطنت بودند، تعرض جریان اسلامی علیه طیف لیبرال - مشروطه طلب جبهه ملی، شعارهای ضد امریکایی رژیم و قدرت بسیج توده های حکومت در ماه های اول انقلاب، اینها عواملی بودند که علی رغم تمام فاکتورها و مشاهداتی که از همان قبل از قیام در مورد مطالبات و اهداف ارتجاعی جریان اسلامی وجود داشت و علی رغم همه اقدامات آشکارا ضد انقلابی رژیم از فردای ۲۲ بهمن، چپ پوپولیست را از درک خصلت بورژوایی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی ناتوان می کرد. اطلاق رژیم بورژوایی به جمهوری اسلامی تا مدتها در نظر پوپولیست ها یک "چپ روی" محسوب می شد (راه کارگرا امروز هم همین را می گوید). تئوریسین های سوسیالیسم خلقی لاجرم با چراغ "نیا موخته" های تئوریک خود در اقتصادیات جامعه و منافع اقتصادی اقشار غیر پرولتری به جستجوی ریشه های "طبقاتی" این دولت برآمدند. کشفیات جریانات مختلف از خاستگاه و تعلق طبقاتی این دولت تماشایی بود. مبنای این کشفیات درک ناقص و اقتصادگرایانه از دولت و عجز از تشخیص مبانی عملکرد دولت بورژوایی در دوره های انقلابی بود.

ما از ابتدا دولت جمهوری اسلامی را ابزار بورژوازی و امپریالیسم نامیدیم. در مقدمه ای به جزوه "تحصن کارگران در وزارت کار" در تاریخ فروردین ۵۸ نوشتیم:

"واقعیات روزمره انقلاب و مبارزه طبقاتی هر روز بیش از پیش زمینه را برای طرد اوهام خرده بورژوایی و اعتماد گنگ زحمتکشان به حکومت فعلی فراهم می آورد. اعتماد گنگی که منشاء اصلی قدرت سرمایه داران را در عقیم کردن انقلاب ایران تشکیل می دهد. هر روز کارگران و زحمتکشان بیشتری از خود می پرسند که آیا حکومتی که مانع اعتلای جنبش کارگری و بسیج توده های زحمتکش به رهبری طبقه کارگر می گردد حکومتی ملی و انقلابی است؟ آیا حکومتی که ... آزادی را سلب می کند، بیان را خفه می کند، اجتماعات را برهم می زند و احزاب و سازمانهای سیاسی را که در جهت منافع طبقه کارگر فعالیت می کنند، "توطئه گر"، "اخلالگر" و "کاسه گرم ترازاش" می خواند، آیا چنین حکومتی انقلابی است؟ آیا حکومتی که ... بر راهپیمایی حق طلبانه کارگران بیکار را صفهای آتش می گشاید و خود را به کوچه علی چپ می زند حکومتی انقلابی است؟ آیا حکومتی که ... کارگران آگاه را توقیف می کند، در بین کارگران شکافهای قومی، مذهبی، جنسی، سنی و غیره ایجاد می کند تا اتحاد آنان را مانع شود، حکومتی انقلابی است؟ ... خیر، حکومت کنونی ابداً ارگان انقلاب و قیام زحمتکشان نیست. رسالت تاریخی حکومت فعلی، که از زاویه منافع دراز مدت امپریالیسم در ایران برآیندی حکومتی "موقت" است، اینست که سرمایه و امپریالیسم را از طوفان انقلاب توده های